بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 19 اسفند 1393.

بحث در مورد این بود که اگر مالی را که برای غرما توسط میت یا توسط وصی کنار گذاشته شده است تلف شود آیا اینجا دین میت یعنی غرمای میت حق دارند از وصی مالی بگیرند از ورثه مالی بگیرند یک همچین حقی دارند یا خیر؟ عرض شد که قدر مسلمی که از روایات استفاده می شود صورتی که وصی در رساندن مال کوتاهی کرده باشد. والآن هم امکان ردآن برایش موجود است. مفلّس هم نیست. در این صورت روایات مسئله که به خصوص دو تا از آنها روایتی هست که از جهت سندی کاملا معتبر هست و در اعتبار آن تردیدی نیست حکم کرده است که وصی ضامن است و ظاهر هر دو روایت این هست که ورثه ضامن نیستند و بع تعبیر مرحوم شیخ طوسی غرما نمی توانند از ورثه مطالبه چیز کنند. لیس للغرما علی الورثه سبیل. این مطلبی است که از روایت استفاده می شود. مرحوم شیخ انصاری می فرمایند که ظاهر این روایات این هست که از ورثه حق گرفته نمی شود ولی ایشان این را حمل میکند بر اینکه قرار ضمان بر وصی است. قرار ضمان بر وصی هست یعنی اگر وصی پرداخت کرد نمی تواند برود و از ورثه بگیرد. البته این مطلب در بعضی از روایات هم تصریح به آن شده است که اگر وصی داد نمی تواند برود و از ورثه بگیرد. روایت سلیمان بن عبدالله الهاشمی عن أبیه عن ابی عبدالله علیه السلام آن تعبیرش این است که هو، یعنی الوصی ضامن و لا یرجع علی الورثه. در اینکه قرار ضمان بر وصی هست و وصی حق مراجعه به ورثه ندارد خب شاید بحثی نباشد. ولی بحث این است که ما چرا این روایتی را که تصریح می کند که حق مراجعه ندارند. روایت مرسله ابان که خیلی روشن است این مطلب در مرسله ابان تصریح می کند که تعبیر مرسله ابان این هست لا یؤخذ من الورثه و لکن الوصی ضامن لها. لا یؤخذ تصریح می کند که از ورثه گرفته نمی شود. چرا ما این را حمل کنیم به این که می شود گرفت ولی نهایتا قرار ضمان بر وصی نیست. مجرد اینکه این خلاف قواعد اولیه است باعث نمیشود که ما از ظهور روایت در اینکه اصلا ورثه دیگر بدهکار نیستند و دیّان نسبت به وصی حق مطالبه ندارند چه وجهی دارد که این ظاهر روایت را مرحوم شیخ قبول می کند که ظاهر روایت این است که دیّان نمی توانند از ورثه بگیرند ولی می گوید این را حمل می کنیم بر قرار ضمان. این وجهی به نظر نمی رسد برای این هم. این می تواند یک حکم تعبدی باشد و حکمی نیست که، این نکته را هم ضمیمه کنم. حکمی نیست که یک ارتکاز عقلایی قوی بر خلاف آن باشد. مشابه این حکم در بحث زکات و اینها هست که مثلا زکات با عزل تعین پیدا می کند. من بعد این را توضیح بیشتری در مورد آن چیز عقلایی اش می دهم. ظاهر روایت به این شکل هست و ظاهرا هم فقها به همین روایت فتوا داده اند. به همین روایت به ظاهرش هم فتوا داده اند. به عبارت شیخ طوسی، عبارت ابن براج عبارت اصباح الشیعه صهرشتی البته اصباح الشیعه ظاهرا مال کیدری است. سرائر ابن ادریس شاید در کلمات فقهای دیگر باشد که من دیگر آنها را مراجعه نکردم. بر طبق ظاهر این روایت هست و این را که ما بخواهیم همچنان که علامه حلی حمل کرده است بر اینکه قرار ضمان بر وصی هست به نظر وجهی نمی رسد. حالا مفاد این و دایره این روایت چقدر است را بحث می کنیم. ولی آن مقدار قدر مسلمی که عرض کردم به نظر می رسد که باید به آن اخذ کرد. روایت حلبی که از جهت سندی هم ما آن را تصحیح کردیم آن روایت از جهت متنی به صراحت روایت مرسله ابان نیست. ولی ظاهر آن هم همین است. ببینید سوال میکند که

**فِي رَجُلٍ تُوُفِّيَ فَأَوْصَى إِلَى رَجُلٍ وَ عَلَى الرَّجُلِ الْمُتَوَفَّى دَيْنٌ فَعَمَدَ الَّذِي أُوصِيَ إِلَيْهِ فَعَزَلَ الَّذِي لِلْغُرَمَاءِ فَرَفَعَهُ فِي بَيْتِهِ وَ قَسَمَ الَّذِي بَقِيَ بَيْنَ الْوَرَثَةِ فَيُسْرَقُ الَّذِي لِلْغُرَمَاءِ مِنَ اللَّيْلِ مِمَّنْ يُؤْخَذُ**

می گوید که این از چه کسی اخذ می شود. آیا از ورثه اخذ می شود یا از وصی اخذ می شود؟ امام علیه السلام می گوید که وصی ضامن هستند یعنی اینکه ورثه ضامن نیستند. سوال سائل که می گوید ممن یؤخذ امام علیه السلام در پاسخ می گوید وصی ضامن است. یعنی همان مضمونی که در مرسله ابان به نحو تصریح آمده است ظهور روایت حلبی هم همین است. ظهورش این مطلب از آن استفاده می شود البته عرض کردم به آن صراحت روایت مرسله ابان نیست ولی ظهورش همین است و ما باید به این ظهور اخذ کنیم و وجهی ندارد که از این ظهور رفع ید کنیم. اما یک سری خصوصیات اصل مطلب به نظر می رسد که حق با مرحوم شیخ باشد. یکی یکی می خواهم خصوصیات این روایات را بررسی کنیم. اما حالا یک بحث این است که گفتیم قدر مسلم جایی هست که وصی تفریرط کرده است الآن هم امکان اخذ از وصی هست. حالا این خصوصیات اگر بعضی هایش نبود. مثلا اگر امکان اخذ ا وصی نبود مثلا وصی مفلّس شده باشد حکمش چیست؟ ممکن است این تقریب را بگوییم که این روایت حلبی فرضش در صورتی است که هم امکان اخذ از وصی هست و هم امکان اخذ از ورثه هست. ممن یؤخذ یعنی از چه کسی بگیریم یعنی امکان دارد که از وصی بگیریم. یعنی شرعا، لولا این جهت تردیدی که سائل دارد خارجا می شود از هر دو گرفت چون هر دو می توانند پرداخت کنند. حالا سوال این است که ما از کدام می توانیم این امکان را به فعلیت برسانیم؟ پس بگوییم که این روایت صورتی را که وصی مفلّس نشده باشد آن روایت را شامل نمی شود. بنابراین در صورتی که وصی مفلّس شده باشد طبق قاعده باید مشی کرد و قاعده هم اقتضا می کند که غرما بتوانند از ورثه اخذ کنند. این این تقریب.

این تقریب ممکن است دو پاسخ به آن بدهیم. یک پاسخ این است که این روایت نسبت به صورت مفلّس بودن سکوت دارد. فوقش این است که این روایت سکوت دارد نه اینکه می خواهد بگوید که در صورتی که مفلّس هست، در صورتی که مفلس شده باشد از ورثه نمی شود اخذ کرد یا می شود اخذ کرد. سکوت دارد. وقتی که سکوت دارد ما در واقع در متعالف موارد که هنگام همان اول وصی چیز نیست مفلّس نیست بعدا مفلّس می شود. در متعارف موارد که تفلیس وصی بقائا هست نه هنگامی که از اول ضمان از اولی که این تفریط را کرده است تفلیس ندارد آنجا ما بگوییم که استصحاب می کنیم. ما می گوییم که موقعی که امکان اخذ از وصی بوده است نمی شد از ورثه گرفت عدم جواز اخذ از ورثه این عدم جواز اخذ از ورثه را استصحاب می کنیم تا زمان تفلیس. چون احتمال دارد که به نفس عزل وصی این تعین پیدا کرده باشد. این احتمال که هست. بنابراین یا لا اقل به نفس عزل وصی در صورت تفریط. حالا قدر مسلم این صورت را در نظر بگیرید. چون این احتمال وجود دارد ثبوتا اثباتا گفتید که این دلیل قاصر است. این دلیل که قاصر است استصحاب می کنیم. استصحاب بقاء عدم جواز اخذ از ورثه. قبل از او از ورثه نمی شد اخذ کرد. استصحاب عدم جواز اخذ.

سوال: توضیح دهید ...

پاسخ: ببینید صورت مسئله ما این است که هنگامی که وصی مال را تحویل گرفته است مفلّس نبوده است. بعد از اینکه مال تلف شد مفلّس شده است. آنجا چون مفلس نبوده است و امکان جواز اخذ بوده است در آن صورت ببینید مفلّس شدن وصی بقائی باشد. وصی مال را گرفته است مفلس هم نبوده است مال تلف شد. با امکان اداء دین غرما. خب روایت می گوید که این صورت ضامن هست وصی و ورثه ضامن نیستند. ما می خواهیم بگوییم که احتمال دارد عدم ضمان، اصلا احتمال ثبوتی اش دو احتمال دارد. یک احتمال این است که عدم ضمان ورثه به صورت مستمر باشد. یک احتمال هم این هست که عدم ضمان ورثه مراعا باشد. یعنی تا زمانی که وصی امکان پرداخت دین را داشته باشد دیگر ضمانی متوجه ورثه نباشد. ولی ضمانی که دیگر نشود از وصی گرفت ضمان متوجه ورثه شود. خب این ضمان یک امر حادث است دیگر.

سوال:... اگر تلف شود به عهده این است

پاسخ: اصلا ضمان حقیقتش تعلیق است.

سوال: می دانم خب وقتی که مفلس شود ضمان دارد یعنی چه یعنی اگر تلف شود...

پاسخ: نه این تلف شده است. فرض این است که تلف شده است.

سوال: تلف شد مفلس نبود مفلس شد؟

پاسخ: بعد از عزل تلف شده است و بعد از تلف شدن مفلس شده است. اگر هم تعلیق باشد بالفعل به عهده وصی آمده است و بالفعل عهده ورثه نبوده است. یعنی حدوثا نمی شده است که از ورثه بگیریم. صحبت سر این است که بعد از اینکه وصی مفلّس شد آیا ذمه ورثه مشغول می شود یا خیر؟ این صورت را. استصحاب کنید استصحاب عدم ضمان ورثه را بکنیم. این این جوری. این بحث استصحاب اینجا دقیقا از مصادیق آن بحث معروف دوران امر بین عموم عام، عموم اضمانی عام و استصحاب حکم مخصص است. توضیح و ذلک اینکه ببینید ما یک قاعده کلی داریم یک عمومی داریم آن عموم این هست که کسی که دین دارد تا دینش ادا نشده است می تواند برود و از ورثه مطالبه کند. لیس للورثه شیءٌ حتی یعدوا آن دین را. درست است. این دلیل که در مثلا موثقه زراره متمثل هست یا روایت عباد بن صهیب. طبق قاعده هم این است نیاز ندارد که حتما یک روایت خاصی هم داشته باشیم. اصل آیه قرآن این مطلب را اقتضا می کند. آن این است که ما یک عمومی داریم. عموم جواز رجوع دیّان به ورثه. این عموم در زمانی که وصی بتواند مال دیّان را بپردازد تخصیص خورده است. چون اینجا می گوید که دیگر اینجا شما نمی توانید به ورثه مراجعه کنید. به وصی باید مراجعه کنید. بحث این است که بعد از این زمان آیا ما می توانیم به استصحاب حکم مخصص باید مراجعه کنید یا به آن عموم عام باید مراجعه کنیم؟ این حالا آن بحث های کبروی مفصلی آنجا وجود دارد که آیا می شود به عام تمسک کرد یا خیر آن بحث ها را باید اینجا، باید دید طبق مبنای آنجا چطوری مشی می کنیم. حالا نمی خواهم وارد آن بحث بشوم و داخل در مصادیق آن بحث هست. البته استصحاب در اینجا منهای اینکه آن بحث در اینجا هست که آیا اینجا محل جریان عام هست یا نیست یک بحث دیگری هم اینجا هست که استصحاب، این شبهه شبهه حکمیه است. استصحاب در شبهات حکمیه را باید جاری بدانیم. و الا اگر استصحاب در شبهات حکمیه را جاری ندانیم طبیعتا باز هم مجرای استصحاب اینجا نیست.

سوال: آقای خوئی از شبهه حکمیه.. از باب تعارض با عدم جعل است...

پاسخ: بله استصحابی که نسبت به عدم حکم باشد آنجا بیان اقای خوئی جاری نمی شود درست است. ولی ما از آن باب نمی دانیم. بیانی که حاج آقا دارند آن بیان نکته دیگری هست که آن نکته مشترک است بین اینکه استصحاب در شبهات حکمیه عدم الحکم باشد یا ثبوت الحکم باشد. این یک تفاوت بین، حاج آقا عمدتا حالا اجمال وجه حاج آقا را عرض کنم که به نظرم وجه تامی هم هست. آن این است که ایشان می خواهند بفرمایند که ادله ای که استصحاب را اجرا کرده است آن استصحابی را می گوید که بشود قبل از فحص هم آن را جاری کرد. و در شبهات حکمیه قبل از فحص قابل اجرا نیست. استصحاب یک حکمی است که قبل از فحص هم قابل اجرا است. و آن حکمی که قبل از فحص قابل اجرا است استصحاب در شبهات موضوعیه است. در شبهات حکمیه اگر بخواهد جاری شود باید بعد از فحص باشد و ادله نسبت به این قاصر است. اثباتا ادله استصحاب چون ادله استصحاب موردش همه اش شبهات موضوعیه است. از جهت موردی که همه شان شبهات موضوعیه است. هیچ موردی نسبت به خصوص شبهات حکمیه یا تصریحی که اعم از شبهات حکمیه و شبهات موضوعیه را بخواهد بگیرد شامل نمی شود و در بعضی از آن ادله هم تصریح شده است که این استصحاب حتی قبل از فحص هم جاری است. اجرای این استصحاب متوقف به بعد از فحص نیست. و در اینجا ما بخواهیم بگوییم که دو قاعده شارع جعل کرده است. یک قاعده استصحابی که قبل و بعد از فحص همه اش جاری می شود که در شبهات موضوعیه است. یک قاعده دیگر استصحابی که فقط بعد از فحص جاری می شود و آن در شبهات حکمیه هست این ادله استصحاب یک همچین ظهوری ندارد. این اجمال نکته است و حالا با تقریبات مختلف این بحث را می شود بیان کرد که من نمی خواهم وارد بحث آن شوم. این نکته بین استصحاب عدم ضمان و استصحاب چیز چیزش یکسان است. البته ممکن است شما رو مبنای آقای خویی هم یک جوری این را پیاده کنید. آن این است که استصحاب اینجا استصحاب حرمت رجوع بگویید. بگویید که دیان حرام است مراجعه کنند از او، استصحاب حرمت رجوع حالا آیا آن را می شود یا خیر یک بحث دیگر است که خب خلاصه یک بحث از طریق استصحاب که با این مشکلات مواجه است که اصلا آیا استصحاب این شبهه حکمیه است جاری است یا نیست.

یک تقریب این بود که ما با استصحاب بخواهیم بگوییم که استصحاب اقتضا می کند که بعد از مفلّس شدن وصی هم حکم ثابت باشد. البته توجه دارید که سه تا مشکل اینجا وجود دارد یکی اینکه تمام موارد را شامل نمی شود. اکثر موارد را شامل می شود. اگر وصی از همان اول مفلس باشد خب این را که شامل نمی شود. این یک. نکته دوم اینکه این مبتنی بر این است که ما در این جور موارد استصحاب را جاری کنیم به عموم اضمانی عام تمسک نکنیم. آن به آن حکم کلی که آنجا حکم اصولی کلی وابسته به آن است که آنجا ما چجوری مشی کنیم. این دو نکته. نکته سوم اینکه استصحاب در شبهات حکمیه را جاری بدانیم. خب این یک تقریب.

تقریب دوم اینکه بحث ممن یؤخذ، این بگوییم معنایش این نیست ممن یجوز ان یؤخذ. این کنایه است. از اینکه چه کسی ذمه اش مشغول است؟ ایا وصی ذمه اش مشغول است یا ورثه ذمه اش مشغول است؟ این جور نیست که این ولو به اصطلاح مدلول استعمالی اش این است که از چه کسی می شود گرفت. ولی این کنایه است از اینکه چه کسی، می دانید شبیه چی، شبیه آن بحثی که می گوید

**اغْسِلْ ثَوْبَكَ مِنْ أَبْوَالِ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ**

حالا یک جایی که امکان غسل وجود نداشته باشد. آیا آنجا اغسل صوبک نمی آید. اینها می گویند که اغسل صوبک اشاره به این است که این شیء نجس شده است. امری که در اغسل صوبک هست امر ارشاد به نجاست هست. نه اینکه یک امر تکلیفی هست که آن امر تکلیفی شما بخواهید بگویید که این امر تکلیفی جایی که امکان غسل وجود دارد را فقط شامل می شود. نه اغسل ثوبک به تعبیر دیگر عرض کنم باز هم توضیح بیشتر این مطلب را بدهم، یک زمانی است شما می گویید که اغسل ثوبک اصلا اخباری است که مفاد آن انشاء است. انشائی هست که مفادش اخبار است. کأنه اغسل ثوبک یعنی هو نجسٌ. یک موقع این جوری تعبیر می کنید. من نمی خواهم این جوری هم ادعا کنم. نمی خواهم بگویم که اغسل ثوبک یعنی مدلول استعمالی اش یعنی هو نجسٌ نه اغسل ثوبک یعنی اگر می خواهی پاک شود راه پاک شدنش غسل است. اگر می خواهی پاک شود راه پاک شدنش غسل است. یعنی ارشاد به این هست که روش پاک، خب این راه پاک شدنش اطلاق دارد. یعنی هم در صورتی که امکان غسل وجود داشته باشد می گوید راه پاک شدنش غسل است هم در صورتی که امکان پاک شدنش وجود نداشته باشد این است. این ممن یؤخذ هم این را می خواهد بگوید که اگر بخواهی به حق خودت برسی و وسیله رسیدن به حق اخذ از وصی است. حالا یک زمان وصی ندارد شما را برساند این باعث نمی شود که این ملازمه و شرطیتی که اینجا باشد نباشد. یعنی فقط در صورتی که امکان اخذ از وصی باشد را نمی خواهد بگوید. این در مقام ارشاد به این هست که راه رسیدن به مالت اخذ ازر وصی است.حالا چه اخذ از وصی امکان پذیر باشد و چه نباشد این راه رسیدنش این هست. بنابراین حتی در جایی که وصی هم مفلّس هست اطلاق این دلیل آن مورد را هم می گیرد. این می خواهدبگوید که نتیجه این بحث این هست که دیگر ورثه ضامن نیستند. آن کسی که این وسط ضامن است نتیجه اش همان ضمان است. یعنی می خواهم بگویم که مفاد استعمالی اش ضمان وصی نیست مستقیما. ولی یک مفهومی دارد که آن مفهوم ملازمه ای با ضمان وصی و عدم ضمان ورثه است. به نظر می رسد که این بیان تام باشد و ممن یؤخذ ظهور در آن مفهومی که اختصاص داشته باشد به صورت امکان اخذ از وصی نداشته باشد در این جور موارد ظهور دارد در همان مفهوم ارشاد به اینکه وصی ضامن هست و ورثه ضامن نیستند. به نظر می رسد که این بیان دوم تام باشد آن مشکلاتی که بیان اول با آن مشکلات موجه بود هم نیازی نداریم که آن بحث ها را ما دنبال کنیم.

سوال:.. طبق بیان اول این بحث استصحاب نیست. اگر ما گفتیم که مراد از اخذ... که مثلا تلف شد اگر مال دارد اخذ از آن می شود خب این حدوث این حکم به وجود مال هنگام تلف است. و این بقائا مشروط نشده است که در این روایت که بقاء مال برای وصی هم شرط در این ... حکم اخذ است. چون شرط ندارد نیاز به استصحاب ندارد فقط همان حکمی که در آن بیان شده است تمام مواردش است که بعدا مخلص شود یا نشود. از این ناحیه نه از آن زمانی که بعدا مخلص شود کاری ندارد. آن زمانی که مال هم تلف شد مخلص نبوده است. این مخلص نبوده است این ثبوت اخذ به وجود مال هنگام تلف بستگی دارد. این تنها شرط است.

پاسخ: ببینید ممن یؤخذ شما حالا مطلب ایشان را من توضیح دهم. اتفاقا شبیه همین مطلب ایشان در همین بحث های همین روز های حاج آقا مطرح است و من مطلب ایشان راتوضیح می دهم و بعد در موردش صحبت می کنم. در بحث اوفوا بالعقود یک بحثی مطرح است که اگر شخصی ضمان عقدی که انجام شده است در بحث فضولی آیا به این بحث فضولی وابسته به این بحث حالا کسی موقعی که فضولی این مال را می فروخت مالک نبود. بعدا مالک شد. مثلا یک کسی حالا این جوری مثال بزنم کسی مال دیگری را فروخته است آن بنده خدایی را که مالش را فروخته است آن موقع امکان اجازه نداشته است. ولی بعدا آن از دنیا رفت و مال به ورثه رسید. آیا ورثه حق امضا دارند یا خیر؟ روی این بیان که اوفوا بالعقود در مورد مالکین هست خطاب به مالکین هست این اوفوا بالعقود می گوید که ای مالک ها شما به عقدتان وفا کنید. ورثه بعد از اینکه اجازه دادند این مال این عنوان مالکیت برایشان صدق می کند. آیا این از داخل در آن بحث دوران امر بین عموم عام و تخصیص مخصص است یا داخل در آن نیست؟ آقای خوئی اینجا می فرمایند که این داخل در آن بحث نیست به دلیل اینکه فرض این است که از اول اوفوا بالعقود خطاب به مالکین است. می گوید ای مالکین شما به عقدتان وفا کنید. به عقد خودتان. از وقتی که اجازه صادر می شود این عقد، عقد ملاک می شود. حالا حتی فرض چیز را هم در نظر نگیرید. آن ورثه و اینها را که گفتم در نظر نگیرید و فضولی معمولی. در فضولی معمولی آیا این بحث فضولی را که ما به اوفوا بالعقود می خواهید تصحیح کنیم از مصادیق آن بحث است؟ آقای خوئی می گوید که داخل در ان بحث نیست فضولی معمولی اوفوا بالعقود می گوید که ای مالکین،عقدی را که انجام دادید به آن وفا کنید. مالک بالفعل اصلا. ای مالکی که عقدش خودتان، عقد مالک، ای مالکین به عقدهای خودتان وفا کنید. با اجازه این عقد عقد المالک می شود. قبل از اجازه اصلا عقد المالک نبوده است بنابراین تخصیصی نخورده است. از اول اوفوا بالعقود از زمان عقد از زمانی که اجازه از مالک صادر می شود خطاب به مالک می کند که ای مالک اوفوا. ای مالک عقد خودت وفا کن. ایشان می گوید این اصلا به آن بحث ها ربطی ندارد. آقای احسنی هم این جوری می خواهند بگویند که این روایت مضمونش این است که سوال این است کأنه این روایت می گوید که در زمانی که شخص امکان دارد از او اخذ شود می شود از او اخذ شود.

سوال: اخذ در سوال بوده است در پاسخ حضرت که اخذ نشده است. این فرض مسئله است. در زمان تلف فرض این است که ضامن می توانسته است که پرداخت کند. خب در این فرض وقتی که بیان شد این حکم می آید خب باقی است دیگر شکی در .... که بخواهیم استصحاب...

استاد: من خسته شدم این را بگذارید یک مقداری فکر می کنم و بعد تقریبش را می گویم. می خواستم یک تقریبی برای کلام ایشان بگویم که نشد گیر افتادم اصل تقریب که کجا باید این را چجوری تقریب کنم کلام ایشان را. حالا این را من تأمل می کنم و شما هم تأمل بفرمایید در موردش بعد صحبت می کنیم.

ادامه سیر بحث را عرض بکنم. یک بحث، بحث همین سول مفلس شدن است. یک بحث این است که اگر تفریط نکرده باشد چه؟ آیا به نفس عزل تعین پیدا می کند در این دین یا عزلی که متعقب باشد به تفریط وصی؟ کدامش است؟ آیا نفس عزل معین دین در این مال هست یا عزلی که متعقّب باشد به تفریط وصی؟ آن هست که باعث تعین مال می شود. از روایات ببینیم کدام یک از این دو معنا را. بعضی تقریبات است که از روایات تعمیم می شود استفاده کرد حالا این تقریبات را می خواهیم بحث کنیم و در موردشان صحبت کنیم. محور بحث ما هم عمدتا دو روایت هست چون دو روایت در روایت های ما صحیحه است و بقیه اش مؤیدات است. یکی همین بحث حلبی بود که می خواندیم که حلبی شهام هم همین مضمون را دارد که ذیل شهام هم ما تصحیح کنیم یا نکنیم خیلی مهم نیست چون روایت حلبی اش قطعا صحیحه است. این یکی. روایت دوم صحیحه محمد بن مسلم هست که در باب زکات وارد شده است. جامع الاحادیث جلد 9 صفحه 345 حدیث 13286 باب 34 از ابواب من یستحق الزکات حدیث 6. این دو روایت محور بحث های آینده ما تحلیلد مفاد این دو روایت هست. در روایت دیگری که از جهت سندی خیلی اعتبار ندارند فقط به عنوان مؤیدی چیزی آن روایت ها را ذکر می کنیم و الا محور همین دو روایت هست حالا اینها را تأمل فرمایید تا بعدا در موردشان صحبت کنیم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد